

## مکاتبه نخستین فیلسوف حقوق جزا

و

### نظری درباره رساله جرائم و کیفرها تألیف ابن فیلسوف

اگر بکاریا را نخستین فیلسوف حقوق جزای معاصر بدانیم سخنی به گزاف نگفته ایم هنگامی که دولت‌ها برای استحکام نظم ناپایدار خود شکنجه و آزار و تبعید و اعدام را یگانه وسیله مبارزه با جرم و مخصوصاً جرم سیاسی میدانستند بکاریا با اندیشه توانا و قلم رسای خود راهی انسانی و معقول برای مبارزه با جرائم پیشنهاد کرد قبل از سونتسکیو و قبل از بنتام و استوارت میل، بکاریا به علت پیدایش جرائم نظر می‌افکند و می‌خواهد که میان کیفر و جرم رابطه‌ای باشد و این رابطه تا حد امکان شباهتی میان جرم و کیفر به وجود آورد کتاب جرائم و کیفرهای اوی انقلابی در حقوق جزا پدید آورد ما قسمتی از ترجمه این کتاب را در مجله حقوقی به چاپ رسانده‌ایم و قسمتی دیگر را نیز اگر مجال باشد در همین مجله بچاپ می‌رسانیم و برای آنکه اثر این کتاب بزرگ حقوقی آشکار شود نظر یکی از استادان حقوق جزا را که هم شهری بکاریا بوده است در اینجا نقل می‌کنیم و هم‌چنین چند نامه‌ای را نیز در اینجا می‌آوریم که میان مترجم فرانسه‌ای کتاب جرائم و کیفرها و مؤلف آن کتاب مبادله شده است در این نامه‌ها بایکی از محافل علمی و ادبی قرن هیجدهم اروپا آشنا میشویم ژان ژاک روسو، دیدرو، داوید هیوم فیلسوف انگلیسی، ولتر، هلباخ همه از شمع‌هایی فروزان این محفل هستند و هر کدام کتاب جرائم و کیفرها را خوانده‌اند و برنویسنده آن آفرین فرستاده‌اند این کتاب چنان در دل و جان این فیلسوفان اجتماعی و علمی مؤثر افتاده است که هر جا که لازم بوده است در تأیید متن کتاب حاشیه‌ای بر آن نوشته‌اند. افکار برجسته و فلسفی و اجتماعی و مخصوصاً جزائی این کتاب هیچگاه رنگ کهنگی بخود نمی‌گیرد و ما اینک به نقل نظر آن استاد ایتالیائی و مکاتبه بکاریا می‌پردازیم:

## داوری یک استاد ایتالیائی درباره رساله

## جرائم و کیفرها

مقاصد و وسائل مختلف را که قانونگذاران در سازمان مؤسسات سیاسی خود بکار برده‌اند روابطی پنهانی از تناسب و عدم تناسب و تجانس و تضاد با یکدیگر دارند که بکارها را آنها را به مدد تجربه و تحلیل، علمی که وی در آن استاد است بخوبی نشان داده است مشی وی که بیش از آنچه که می‌نماید سریع است و سبک موجزوی که بیشتر به شرح و بسط افکار می‌پردازد تا به بیان علت آنها، غالباً معنائی مغایر با ظاهر دارد این کتاب برای هر خواننده‌ای نوشته نشده است و آنکه احتیاط لازم را ندارد تا قسمتی از آن را با قسمتی دیگر بسنجد و معانی مطالب پیچیده و مبهم را بیاری مطالب روشن و صریح دریابد نه بر افکار مؤلف واقف میشود و نه بر احساسات وی.

با آنکه اصول بکارها درباره اخلاق و سیاست کاملاً با اصول هابس مغایر است بسیاری از منقدان او را یکی از هواداران متعصب وی پنداشته‌اند.

ولی میان این دو نویسنده از هر حیث اختلافی بزرگ است اخلاق هابس اخلاق کسی است که از مردم بحد افراط نفرت دارد و برعکس مؤلف، مردم دوستی خوشرفتار است که جز عشق بشریت شوری در سر ندارد، دیوی که از دریدن اعضاء نورسته کودکی شیرخوار لذت برد و از فریاد او دلش بدرد نیاید و قاتلی خونخوار که بر جان جوانمردی پا کباز دریغ نکند که در گذشته همین جان را در راه نجات وی از چنگال حیوانی درنده به خطر انداخته است، در حالت طبیعی که هابس بوجود آن قائل است، هیچ از شرف و انسانیت کم ندارد چه وی نه با کودک بی‌نوا پیمان وفا بسته است و نه با آن جوانمرد دلیر و نیکوکار در حالت طبیعی بکارها جنگ تا حدی عادلانه است که ضروری باشد و هنگامیکه سلاح در دست باشد وی رساندن گزند را فقط تا حد لازم مجاز میداند نه بیش.

در کتاب لوتیان، هابس استبداد را در آخرین درجه شدت خود حاکم بر جامعه میداند و در منظومه سیاسی مؤلف ما قانون عالی مصلحت عامه، هدف و شرط قدرت حکمران است.

مطابق عقیده بکارها، کیفرهای ناشی از پیمان اجتماعی و متکی به قدرت عامه، اگر متناسب با جرم نباشد باز هم ظالمانه و ناشروع و نکوهیده است.

بنظر وی فضیلت و رذیلت و یا حسن و قبح مفاهیمی است واقعی و مستقل از اعمال و قوانین پادشاه، وی بشناختن ماهیت فضائل و رذائل اکتفا نمی‌کند و عشق و ستایش وی از فضائل به اندازه وحشتی است که از رذائل دارد.

هنگامیکه می‌گوید اسامی و صفات فضائل و رذائل تابع انقلابات است و بر حسب اختلاف زمان و اقالیم تغییر می‌یابد آیا بوی ظلم نکرده‌ایم اگر بگوئیم که وی فضائل و رذایلی را نمی‌شناسد که مفهوم آن برای همه ثابت و در هر زمان و هر جا یکسان باشد وی بدین فضائل اعتقاد دارد و بهمان اندازه با احترام و ستایش از آنها سخن می‌گوید که از رذائل که مغایر آنهاست نفرت دارد ولی در جهان فضائلی و رذائلی خیالی و عاری از تعریف و مفهوم مشخص و صریح هست که افکار بشر در باره آنها خطا و مشوش است و همین فضائل و رذائل است که غالباً دستخوش تغییرات میشود عقاید عامه امروز این مفاهیم را چون بت می‌پرستند و فردا بت‌دریج که بر معارف بشری افزاید، آنها را خوار و ناچیز می‌گیرد و ریشخند میکند.

زنان یونانی در خانه خود جز نزدیکترین خویش خود را نمی‌توانستند پذیرفت و اگر غیر از این می‌کردند رفتار آنان خارج از ادب و نزاکت بود ولی بر صحنه نمایش می‌آمدند و با گرفتن مزد آواز می‌خواندند و کسی آنها را سرزنش نمی‌کرد.

نکاح خواهر و برادر در آتن مجاز بود و در جای دیگر حرام

ادب و مدنیت که در روم بدان پایه از اعتبار و اهمیت بود پارت‌ها را بر آن داشت که همشهری خود و نین را تحقیر کنند چه او در شهر رم تربیت یافته و به رفتار مؤدبانه و ظرافت رومیان خو گرفته بود.

مللی هستند که حسادت را فضیلتی میدانند و آنرا جزء مفاخر خود بشمار می‌آورند و مللی دیگر آنرا در خور تحقیر و ترحم می‌شناسند در برخی از شهرهای تجاری، خست و حرص را اعتدال و قناعت می‌نامند و پایتخت‌هایی توانگر هست که در آن اسراف و تبذیرهای خانه بر انداز را شایسته نام سخاوت و همت میدانند در قرون اولیه امپراتوری روم، شکنجه و آزار خونخوارانه مسیحیان بیگناه اگرچه اتباعی صدیق و نکوکار بودند، فضیلتی بشمار می‌رفت و مدتی نیز مسیحیان سربریدن یهودیان را از مفاخر مذهبی خود می‌دانستند این نوع شواهد بی‌شمار است و این شواهد در طی زمان، نام و کشور خود را تغییر می‌دهند و جریان نشیب و فراز سرنوشت بشری را دنبال میکنند.

هنگامیکه مؤلف میگوید که مفاهیم معمولی افراد از فضیلت و رذیلت و شرف مبهم و تاریک است این گونه فضائل و رذائل را در نظر دارد و این نیز به ماهیت ثابت فضیلت و رذیلت و اختلاف ذاتی و مشخص آنها هیچ زیانی نمی رساند .

این من نیستم که بکاریا را از اتهام ناشایسته‌ای بری میکنم که او را شاگرد اناکسارک قدیم یا هابس جدید میکند که بدتر از آنست . او خود ، خود را بری میکند و من جز این هنری ندارم که میخواهم او را یاری دهم و ثابت کنم که متن کتاب وی ترجمان واقعی این مراتب است و عبارات روشن و صریح بهترین تفسیر عبارات مبهم و تاریک است

### یادداشت ( بریسود واردیل ) درباره

#### رساله جرائم و کیفرها

شهرت و توفیق رساله جرائم و کیفرها درست به اندازه لیاقت و استحقاق آنست این رساله تقریباً به همه زبان‌ها ترجمه شده و به صورت « کتاب بالین » همه شهریان و زمامدارانی درآمده است که قصد اصلاح معایب قانون خود را دارند . بکاریا هنگامیکه بیش از بیست و هفت سال نداشت این کتاب را منتشر کرد این کتاب نخستین بار در سال ۱۷۶۴ در ایتالیا انتشار یافت و بزودی طبع آن چندین بار مکرر شد ادیبی از اهالی فرانسه که بر اثر چندین تألیف درباره مسائل سیاسی مشهور شده بود ، با ترجمه‌ای که بسیاری از عبارات مبهم آنرا روشن میکرد این کتاب را بمردم فرانسه شناساند ترجمه‌هایی بهتر پس از آن چاپ شد و رساله جرائم و کیفرها جزء کتب مسلم سیاست و ادب درآمد .

با اینهمه این کتاب از انتقاد شدید برکنار نماند و این هم سرنوشت تألیفات برجسته است ولی انتقاد از یادها رفت و سلاح رشک و کین در برابر قبول عامه نیروی خود را از دست داد بکار یا خود بدین نکته پی برد کشیشی علیه وی کتابی نوشت آکنده به دشنام و دیوانگی و مطالب مضر به حال دولت و کفر به خدا ، اگر صداهای پشه‌ای بی‌نوا بتواند قادر متعال را برنجانند . این کشیش خود را قهرمان مذهب و مدافع شاهان می‌نامید و در پناه این قدرت محترم ، یارای آنرا داشت که بنویسد « کتاب قانون ، اگر علنی و در دسترس همه باشد بد کردن را مجاز میکند و بر کثرت

جرائم می‌افزاید، ترس نگهبان وحامی سلطنت مشروطه است، بشر طبعاً خبیث است و اگر آزاد بماند خبیث‌تر میشود و برای ممانعت از اینکار باید او را در زنجیر کرد» و چنین اندرز میداد که «سخن چینی یکی از وسائل پسندیده قانونگزاری است و محکمه‌ای که این سخن چینی را بپذیرد و بیگناهی را بموجب همین سخن چینی محکوم کند، شاهکار سیاست است» خواندن و نوشتن این افکار موحش لرزه بر اندام انسانی می‌افکند این افکار را در هجوتامه این کشیش می‌یابند که عنوانش اینست «یادداشت و ملاحظاتی درباره رساله جرائم و کیفرها» بکار یا زحمت از پا در آوردن این پشه را بخود داد و موفق هم شد مدتهاست که این انتقاد را فراموش کرده‌اند.

فقیهی از اهالی فرانسه که از دیرباز با مسائلی جزائی آشنا بود برای رد این فیلسوف ایتالیائی قلم بدست گرفت طرفین این مبارزه با هم برابر نبودند فقیه جزائی به فرمان‌ها و عقاید مؤلفانی اشاره میکرد که کسی دیگر آنها را نمی‌خواند خصم وی که نقل روایت و حدیث را کنار گذاشته بود جز به عقل و انسانیت استناد نمی‌کرد ولی در قرن فلسفی عقل و انسانیت دو ندائی بسیار توانا بود عامه مردم پس از مدتی به شنیدن این دو ندا آغار کرد و سرانجام بدان عادت کرد که جز این دو ندا را نشنود بکار یا گرفتن انتقام خود را به مردم وا گذاشت و بزودی ناظر افول ستاره اقبال این فقیه فرانسه گردید من یارای آنرا داشته‌ام که کتاب این فقیه را دوباره بخوانم و او نیز یارای آنرا داشت که این کتاب را دوباره چاپ کند در این کتاب وی بکاریا را مجذوب و نویسنده‌ای خطرناک، و عاری از اعتقاد به اصل و قاعده‌ای پنداشته و قوانین جزائی ما را شاهکار قانونگزاری دانسته است فقیه جزائی ساده دل فرانسه، در جذبه عشق خود برای سعبود خویش، به سنایش شکنجه و عذاب ترسناک ما می‌پردازد و از آن می‌نالند که عدالت هنوز چنانکه باید خشن و خونخوار نیست و از صمیم دل به آرزو می‌خواهد که فلسفه را از بن براندازند و مشعل انسانیت را خاموش کنند و همه جهان انسانیت به آواز بلند بگویند که تا زمانیکه به سخنان فریبنده فیلسوفان گوش فرا میدهد با بدبختی و فساد هم‌آغوش خواهد بود و تکمیل و تسهیل قوانین از طریق خواندن و تأمل در آثار رومیان و یونانیان و مخصوصاً فقهای فرانسه که این نیز یکی از آنانست باید صورت گیرد.

به حامی شکنجه میتوانم گفت که سلطنت شما دیگر بدین جهان تعلق ندارد

خوب می بینید که قدرت استثنائات ، استثنائات مفید به حال عده‌ای معدود و مضر به حال عامه ، در هم می شکند و پندار باطل از میان برسی خیزد و جای خود را به حقیقت می سپارد شما از این بخشش آمده‌اید و در الم و تاثر خود منادیان خیر عامه را دشنام می دهید این یگانه سلاحی است که بدست شما مانده و باز میتوانم گفت که این سلاح ناتوان ، ترقی معارف را بتعویق نمی افکند و اگر حقیقت را بخواهیم رساله جرائم و کیفرها چنان در اذهان مؤثر افتاده است که در مدتی کوتاه منطبق ها و بحث‌هایی فراوان درباره آن کرده‌اند و در میان این سباززه فیلسوفان ، فقط یکی بر علیه بکاریا برخاسته و افتخاری را که بحق بدو می رسیده ربوده و با موفقیت به کتاب وی تاخته است ، خوب معلوم است که می‌خواهم از مؤلف ( اخبار ) سخن گویم و این نیز پیروزی دیگر نویسنده ایتالیائی است

مستخرجی از مکاتبات بکار یا و مورله درباره

رساله جرائم و کیفرها

نامه اول

به آقای بکاریا

پاریس فوریه ۱۷۶۶

آقای محترم

بی آنکه معروف خدمت باشم گمان میکنم اجازه دهید که نسخه‌ای از ترجمه خود را از کتاب ( جرائم و کیفرهای ) شما ، برای شما بنویسم اهل علم و ادب ، به همه ملل تعلق دارند و همه جا سرای آنانست در روابط آنان با یکدیگر محکم‌تر از آن رشته‌ایست که افراد یک کشور و ساکنان یک شهر و اعضاء یک خانواده را بهم می پیوندد گمان میکنم بتوانم با شما از نظر افکار و احساسات سراوده داشته باشم و بسیار مرا مطبوع و مطلوب است که این لطف را از کسی دریغ ندارید که شخصاً شما را نمی شناسد ولی خواندن تألیف برجسته شما این احساسات را در وی پدید آورده است آقای مالزرب که افتخار دوستی با او را دارم مرا برانگیخته است که تألیف شما را بزبان خود برگردانم برای اینکار به تشویق و تحریک نیازی نبود مسئله‌ای مطلوب و بلائیم طبع بود که برای کشور خود و کشورهاییکه بزبان

کشور من سخن میگوید ترجمان افکاری بزرگ و پسندیده و احساساتی خیرخواهانه باشم که تألیف شما مملو از آنهاست چنین بنظر می‌آید که من نیز درخیر و نعمتی که شما به مردم می‌رسانید شریکم و بتوانم از سپاسگزاری دل‌های حساس که مصلحت بشری برای آنها گوهری گرانبه‌است سهمی داشته باشم.

امروز هشت روز است که ترجمه من انتشار یافته نمی‌خواستم زودتر بشما بنویسم چه گمان می‌کنم بی‌میل نبودید که از اثری که تألیف شما در اذهان داشته است شما را آگاه کنم و اکنون با اطمینان بشما میتوانم گفت که کتاب شما در همه جا با توفیق و محبوبیت روبرو شده و گذشته از اهمیتی که به کتاب میدهند برای مؤلف نیز احساسی در دلها پدید آمده که شما را بیشتر محظوظ میکند و آن احساس ، سپاسگزاری و احترام و علاقه و دوستی است و مخصوصاً مرا مأمور کرده‌اند که اظهار تشکر و امتنان آقای دیدرو و آقای هلوسیوس و آقای بوفن را خدمت شما معروض دارم با آقای دیدرو درباره کتاب شما بسیار گفتگو کرده‌ایم و حقاً این کتاب شایستگی آنرا دارد که فکری عمیق و ارجمند چون فکر او را به وجد و نشاط درآورد و نتیجه گفتگوی ما ملاحظاتی چند است که می‌خواستم واسطه ابلاغ آن بشما باشم آقای بوفن از کتاب شما بسیار محظوظ شده و بخصوصاً از من خواسته است که ارادت و تشکر او را به شما بنویسم کتاب شما را به آقای روسونیز نشان داده‌ام که برای سفر به انگلستان به پاریس آمده است و موقتاً در اینجاست هنوز نمیتوانم از عقیده او درباره این کتاب بشما سخنی بگویم چه او را ندیده‌ام و شاید امروز آقای هیوم مرا از آن آگاه کند چه امروز ناهار را با هم هستیم ولی از حسن تأثیر کتاب شما در وی اطمینان دارم آقای هیوم که مدتی است در میان ما بسر می‌برد بمن فرموده است که سپاسگزاری او را بشما بنویسم.

سردی بی‌نهایت شایسته و محترم را باید برای این افراد که شما آنرا بنام شهرت می‌شناسید ، بیفزاییم و او آقای بارن هلباخ است که این قوم فضلا را مهمان خوان نوال خود کرده است آقای هلباخ مؤلف تألیفاتی درباره شیمی و تاریخ طبیعی و تألیفات طبع نشده دیگر ، فیلسوفی عمیق و خبره‌ای دانا در انواع معارف است و روحی حساس و مشتاق دوستی و محبت دارد نمیتوانم گفت که کتاب شما چه تأثیری عظیم در وی داشته و تا چه حد وی این کتاب و مؤلف آنرا درخور احترام میداند . چون ما همه در خدمت وی بسر می‌بریم باید شما او را قبلاً بشناسید چه

اگر روزی چند افتخار آوردن شما را در پاریس داشته باشم خانه او خانه خود شما خواهد بود من اظهار ارادت و دوستی او را بشما می‌رسانم از آقای دالامبر سخنی نمی‌گویم چه او اشتیاق دارد که خود نامه‌ای بشما بنویسد شما از افکار و احساسات وی درباره کتاب خود آگاه خواهید شد و او باید بشما بگوید که از ترجمه من راضی است. . .

اقوی دلیلی که مرا برانگیخت نخست ارادت و حسن عقیدت خود را بشما ابراز دارم پوشیده نمی‌کنم و آن این بود که سرا آسانتر از تغییراتی که در قسمتی از کتاب بشما داده‌ام عفو کنید در مقدمه دلائلی کلی را ذکر کرده‌ام که بمن حق میدهد ولی باید در این باره بیشتر با شما سخن گفت برای روحی فلسفی که بر موضوع احاطه داشته باشد بسیار آسان است که براز کلی رساله شما پی برد چه اجزاء این رساله بهم بستگی بسیار نزدیک دارد و همه از یک اصل برمی‌خیزد ولی برای خواننده عادی و عاری از معرفی جامع و مخصوصاً خواننده فرانسه‌ای گمان کنیم طریقی که برگزیده‌ام لااقل باقوه ادراک و نبوغ مردم کشور من و سبک تدوین کتاب‌های آنان سازگارتر باشد.

یگانه سرزندی که از آن بیم ناکم آنست که بر اثر همین تغییر و نظم نواز حرارت و قدرت تأثیر متن اصلی کاسته باشم و پاسخ من بدین سرزنش اینست: خوب میدانم که حقیقت به فصاحت و احساس نیازی بزرگ دارد و مخالفت با این عقیده دور از انصاف و تعقل است و مخصوصاً با شما نباید بحثی بدین شگفتی را بمیان آورد ولی اگر حرارت احساسات و فصاحت را نباید فدای نظم و ترتیب کرد گمان میکنم قربان کردن نظم هم در آستان فصاحت جائز نباشد و اگر جمع بین این دو مقدور باشد مشکل از میان برمی‌خیزد اکنون باید دید که در این جمع و تلفیق توفیق یافته‌ام اگر ترجمه من از متن اصلی فصیح‌تر نیست این نقص را باید معلول علی دیگر دانست نه معلول اختلاف در نظم. اینکار یا ناشی از ضعف سبک مترجم است و یا ناشی از ماهیت هر ترجمه‌ای که باید همیشه پست‌تر از متن اصلی باشد بویژه در امور مربوط به عواطف و احساسات. ایرادی دیگر را که بر من گرفته‌اند نباید از شما پنهان کنم بمن گفته‌اند که مؤلف از تغییری که در کتاب او میدهند اگر مفید هم باشد می‌رنجد ولی آقای عزیز، این نوع فکر نمیتواند با فکر شما سازگار افتد لااقل من چنین می‌پندارم مردی نابغه که کتابی نوشته است برجسته و آکنده به



افکاری تازه وقوی و پرمایه ، باید از اینکه بدو میگویند کتابش نظمی را که استحقاق داشته ، ندارد ، کدورتی بدل راه ندهد و حتی اگر این تغییرات مدلل مفید است باید آنها را بپذیرد و این شهامتی است که من آنرا از شما توقع دارم تغییراتی را که داده‌ام هر کدام را نمی‌پسندید کنار بگذارید و هر کدام خوب است بپذیرد و باور کنید که با اینکار بیشتر بر شهرت خود می‌افزاید شما شایسته آن هستید که این راز را بشما بگویم و اطمینان دارم که از من متشکر خواهید شد .

بدلائل خود خاتمه میدهم و نام کسانیرا می‌نویسم که عرض این مطالب را به من توصیه کرده‌اند آقای دالاسبر بمن فرموده است که بشما بگویم که او هم همین عقیده را دارد و آقای هیوم که با دقت ترجمه و اصل را خوانده است با ما هم داستان است و میتوانم نام بسیاری از دانشمندان را ذکر کنم که همین نظر را داشته‌اند .

اشتیاق عامه در استقبال از تألیف شما بنظر من حاکی از آنست که طبع اول ما بزودی تمام خواهد شد و قبل از انقضاء یک ماه باید بفکر طبع دیگر بود اگر در ترتیبی که داده‌ام ، افکاری را که باید بهم پیوسته باشد از هم جدا و یا جدا را چنان پیوسته کرده‌ام که بنظر شما مغل معنی است خواهش میکنم در این باره عقیده خود را بمن بفرمائید تا در طبع تازه با کمال میل از آن متابعت کنم این نامه طولانی را خاتمه میدهم و از شما خواهش میکنم که مرا یکی از ستایشگران بزرگ خود و کسی بدانید که به آرزو بخواید از احترام و دوستی شما سهمی داشته باشد اگر بدانم که گفتن این سخن حضوراً بخود شما مقدور نیست بسیار محزون میشوم با کمال بی‌صبری منتظرم که از حالات و عقیده شما درباره این ترجمه باخبر شوم و بدانم که در طریقه‌ای که برگزیده‌اید پیش می‌روید و همیشه غم مصلحت انسانیت را دارید با همین احساسات احترام و سپاسگزاری و دوستی است که نامه خود را ختم میکنم .

جواب

ترجمه از ایتالیائی

سیلان مه ۱۷۶۶

آقای عزیز - اجازه بدهید که با شما عبارتی را که در زبان شما رایج است بکار برم این عبارت رساتر و آسان‌تر و حقیقی‌تر و بیشتر شایسته فیلسوفی چون شماست

وهم چنین اجازه بفرمائید که این نامه بخط منشی باشد چه نامه‌ای که بخط خود بشما نوشته‌ام بسیار ناخواناست، صمیمی‌ترین احترام و بزرگترین سپاسگزاری احساساتی است که نامه گرامی شما که از راه لطف بمن نوشته‌اید، در من پدید آورده است از بیان این نکته عاجزم که چه اندازه خود را سعید و مفتخر میدانم که تألیف مرا بزبان ملتی ترجمه کرده‌اند که براروپا حق تعلیم و استادی در معارف دارد، من نیز همه معارف خود را مرهون کتاب‌های فرانسه‌ام و همین کتاب‌هاست که احساسات بشریت را که هشت سال تعلم و تربیت متعصبانه آنها را در بوته فراموشی افکنده بود، در نهاد من بیدار کرد من پیش از این در مقالاتی عالی که در کتاب جاودانی دائرةالمعارف می‌نوشتید با نام شما آشنا بودم و بدان احترام می‌گذاشتم و بسیار مایه اعجاب من بود که دانستم مردی ادیب و بشهرت و اعتبار شما کتاب جرائم و کیفرهای مرا لایق ترجمه دانسته است از صمیم قلب سپاسگزارم که ترجمه خود را بمن هدیه فرموده‌اید و علاقه و اشتیاق مرا به خواندن این ترجمه دریافتید آنرا با لذتی خواندم که یارای وصفش را ندارم و دیدم واقعاً شما متن اصلی را بخوبی آراسته و مزین کرده‌اید با صداقت بشما می‌گویم که نظمی که شما بدان داده‌اید بنظر من طبیعی و بهتر از نظم خود من است و متأسفم که طبع جدید ایتالیائی نزدیک به اتمام است و گرنه آنرا کاملاً یا با اندکی تغییر با نقشه شما مطابق می‌کردم.

تألیف من در ترجمه شما هیچ فصاحت و قدرت تأثیر خود را از دست نداده است جز در جائیکه خصائص ذاتی هر زبان اندکی اختلافی در تعبیرات من، و شما پدید آورده، زبان ایتالیائی نرم‌تر و نقش پذیرتر است و شاید هم چون کمتر از زبان فرانسه تألیفاتی فلسفی دارد میتواند صفاتی را بپذیرد که زبان شما آنها را بخود راه نمیدهد ایرادی که بشما درباره تغییر نقشه و نظم کتاب کرده‌اند که از فصاحت آن کاسته، بنظر من عاری از حقیقت است قدرت تأثیر و فصاحت به انتخاب عبارات و بهم پیوستگی افکار بستگی دارد و درهم ریختگی و تشویش با این دو امر مغایر است.

ترس از رنجاندن مؤلف نیز نباید شمارا از کار بازدارد چه نخست آنکه چنانکه شما خود در مقدمه عالی خود بحق فرمودید کتابیکه در آن از حق انسانیت دفاع میکنند همینکه طبع شود به جهان و همه ملل تعلق دارد و اما نسبت بمن اگر شهامت دیدن و دوست داشتن حقیقت رانداشته باشم در فلسفه دل که آنرا برتر از

فلسفه عقل میدانم ، چندان پیشرفتی نکرده‌ام امیدوارم طبع پنجم که در شرف انتشار است بزودی تمام شود وبشما اطمینان میدهم که در طبع ششم نقشه را کاملاً یا با اندک تغییر بکار بندم چه این نقشه حقایقی را که من در آن کتاب گردآورده‌ام روشن تر میکند از آن نظر می‌گویم با اندک تغییر که با قرائتی سریع از آن نقشه هنوز به اندازه‌ای که به طرح کلی واقفم از جزئیات خبر ندارم .

اشتیاقی که دوستان من در خواندن ترجمه شما داشته‌اند مرا ناچار کرد که پس از خواندن بلافاصله ترجمه شما را از دست بدهم و توضیح مطالبی را که شما مبهم یافته بودید به نامه‌ای دیگر می‌گذارم ولی باید بگویم که هنگام نوشتن ، سرنوشت ماکیاول و گالیله وجیانن را در برابر نظر داشته‌ام صدای زنجیری را شنیده‌ام که خرافات آنرا می‌جنباند و فریادهای تعصبی بگوשמ رسیده است که ناله ضعیف حقیقت را در گلو خفه میکند دیدن این منظره ترسناک مرا برآن داشته است که روشنائی را در پس پرده ابرهای تیره بپوشانم من خواسته‌ام از بشریت دفاع کنم بی آنکه بخواهم شهید این بشریت باشم ، این تصور که باید مبهم بنویسم نوشته مرا گاهی بی آنکه ضرورتی باشد مبهم کرده است براین علت ، بی تجربگی و فقدان عادت نویسندگی را نیز بیفزایند که برای نویسندگانی که هنوز بیست و هفت سال ندارد و بیش از پنج سال از حیات ادبی او نمیگذرد ، قابل عفو است .

وصف شعف خود از علاقه‌ای که بمن دارید مجال است نمیتوانم گفت که از اظهار لطف شما تا چه حد ممنونم و قبول این لطف مرا مغرور میکند و اگر آنرا نپذیرم رد احسان خطاست با همین شرمندگی و سپاسگزاری اظهار لطف کلیه کسانی را می‌پذیرم که نام آنان مایه مباهات بشریت و اروپا و ملت آنانست دالامبر ، دیدرو هلوسیوس ، هیوم نام‌هایی مشهور که شنیدن آنها هیجان و نشاطی پدید می‌آورد آری خواندن آثار جاودانی شما کار همیشگی من است موضوع اشتغال خاطر من در روز و سایه تفکر من در خلوت شبهاست من که از حقایقی که شما می‌آموزید سرشارم چگونه میتوانم اشتباه مطاع و معبود را بستایم و بدان پایه خود را خوار گیرم که به اخلاف دروغ گویم ؟ یگانه اشتغال خاطر من آنست که با فراغ بال به تحقیقات فلسفی پردازم و بدین طریق سه احساسی را که در دل من بسیار قوی است ارضا کنم یعنی عشق به شهرت ادبی ، عشق به آزادی و شفقت بر بدبختی بشر که اسیر اینهمه

اشتباه است پنج سال از تاریخ دل‌بستگی من به فلسفه میگذرد و این دل‌بستگی را مدیون خواندن « نامه های فارسی » هستم .

کتابی دیگر که انقلابی در فکر من پدید آورد کتاب آقای هلوسیوس است اوست که مرا با نیرو به‌وادی حقیقت کشاند برای اول بار مرا از نادانی و مصائب بشری آگاه کرد قسمت اعظم افکار خود را مرهون خواندن کتاب « روح » هستم .

چند روز است که آقای کنت فیرمیانی به میلان برگشته است ولی خیلی مشغله دارد و هنوز نتوانسته‌ام او را ببینم وی از کتاب من حمایت کرده است و بر اثر مساعی اوست که اکنون در آرامش بسر می‌برم .

بزودی توضیح مطالبی را که سبب یافته بودید برای شما می‌فرستم و گمان نمیکنم دلیلی برای اینکار داشته باشم چه برای آن ننوشته‌ام که دیگران مقصود مرا در نیابند خواهش میکنم نظر خود و دوستان خود را برای من بفرستید تا در طبع ششم آنها را بکار بندم مخصوصاً از نتیجه مذاکره خود درباره کتاب من با آقای دیدرو مرا با خبر کنید خیلی مایلیم که تأثیر کتاب خود را در این روح عالی بدانم .

ارادتمند شما بکاریا

نامه دوم

به آقای بکاریا

پاریس سپتامبر ۱۷۶۶

آقای عزیز و برادر فلسفی من مدتی است که باید بشما جواب دهم تا حال بدین امید تأخیر کردم که ملاحظاتی درباره کتاب شما را که از آنان با شما سخن گفتم همراه با جواب بفرستم ولی سه‌ماه است که مشغله فرصت نمیدهد که این ملاحظات و یادداشت‌ها را منظم کنم برای وزیر دارائی کشور خود خدمتی بزرگ انجام داده‌ام و پس از اینکار به لیون رفته‌ام و از آنجا به ژنو خدمت آقای ولتر ، و با وی درباره کتاب جراثم و کیفرها بسیار سخن گفته‌ایم آقای ولتر نبوغ و همت شما را می‌ستاید سرانجام بپاریس بازگشتم اولین فرصت را مغتنم می‌شمرم و ملاحظات و نظر خود و دوستانم را برای شما می‌فرستم چون شما بخواهید از نقشه من در ترجمه در طرح اول خود پیروی کنید و تنظیم مجدد همه قسمت‌های کتاب برای شما

دشوار است و وقتی را میگیرد که میتوانید آنرا بهتر بکار برید ، نسخه‌ای از طبع اخیر کتاب شما را به زبان ایتالیائی که مطابق نقشه من تنظیم شده است برای شما می‌فرستم شما آنرا چنانکه مناسب میدانید بکار برید ولی باید بشما بگویم که اینجا نقشه ترجمه ما و هم‌چنین اغماض شما را درباره این تغییر مختصر همه پسندیده‌اند دو ماه ونیم است که از لیون چند کتاب برای شما فرستاده‌ام که بزودی بشما می‌رسد در فرستادن این کتابها غفلت کرده بودند یکی از این کتابها نسخه از کتاب (روح) آقای هلوسیوس است که از شما تمنای قبول آنرا دارد و دیگری کتابی است از مرحوم بوالنزه که در جمع ما بود و چند سال پیش در گذشت وی افکاری منطقی و بسیار تازه داشت مسلماً کتاب ( استبداد شرق ) او را دیده‌اید در آینده چند تألیف جالبی را که داریم برای شما می‌فرستم ما در پاریس بسر می‌بریم و در اینجا در مطالب کتاب بسختی نظارت میکنند و شمشیر مؤاخذه همیشه بالای سر کتاب آویخته است ولی گفتنی‌ها سرانجام گفته میشود و در دلها راه می‌یابد چنانکه در کتابفروشی‌ها کتابهایی را به بهای ارزان در دسترس عامه میگذارند که با حرارتی تمام مردم در تهیه آنها میکوشیده‌اند ولی برای اینکار یا باید بسیار منتظر بود و یا باید قیمتی گزاف بر کتاب نهاد تا از آن گذشته درباره این سیاست عالی چه میگوئید که همه همت خود را بدان مقصود میدارند که کتابی دیرتر بفروش رسد .

هیچ میدانید همین لحظه که این نامه را بشما می‌نویسم ترجمه من هفت بار طبع شده است و همین امر را به رواج اصول انسانیت معتقد میکنند چه چنین استدلال میکنم چون هفت بار کتاب طبع شده است لااقل هفت هزارتن آنرا خوانده‌اند و قسمت اعظم خوانندگان از آن لذت برده و اصول آنرا پسندیده‌اند چه چنانکه خود شما بخوبی گفته‌اید مردم مستبد معمولاً کتاب نمی‌خوانند از این قرار شاگردان عقل‌اند که دیگران را نیز چون خود میکنند مدارس بسیار باز شده بسیاری از تعلیمات در دسترس عامه قرار گرفته چه امری میتواند تأثیر کلی وجهانی انوار معارف و عقل و عقایدی عامه را مانع شود ؟ دوست عزیز باید به عقاید عامه اعتماد کرد نه آقای ولتر میتواند و نه آقای دالامبر و نه روسو و نه شما و نه هیچ فیلسوف دیگر ، که در روح زمامداران اثری فوری پدید آورید ما در عقاید تأثیر میکنیم و عقاید عامه سرانجام یکی پس از دیگری بر تعصب و استبداد فائق میشود .

برگردیم به تألیف شما حق داشتید که قبل از گفتن نظر خود ، منتظر نظر من و دوستان من شوید باز از شما مهلتی میخواهم و امیدوارم که پس از این مهلت حاجت شما برآید گمان میکنم که برنظر ما انتقادی هم دارید و این انتقاد باید علنی باشد مسلماً طبع جدید کتاب شما را ترجمه میکنم و اینکار برای من بسیار مطبوع و گرامی است و سپاسگزاری شما از آن از لطف و بزرگواری است لذتی که در ترجمه کتاب شما می یابم میتواند شما را از سپاسگزاری معاف کند شما رنجی را که در این راه برده ام با مزد گزاف تلافی کرده اید .

اردمند شما - مورله

